

سلسلہ مباحث از غنیہ تا عاشورا ۱۶-۱۱

از ولادت تا شہادت حضرت زہراؑ سے مرثیہ علیہم السلام

در سورہ ہامی منزل و مدثر

شب یازدہم محرم ۱۴۴۲

عنوان بحث شب یازدہم:

ثبت قرآنی شہادت حضرت زہراؑ سے مرثیہ علیہم السلام

﴿إِنَّهُ فَكَّرَ وَقَدَّرَ * فَقَتَلَ كَيْفَ قَدَّرَ * ثُمَّ قَتَلَ كَيْفَ قَدَّرَ * ثُمَّ

نَظَرَ * ثُمَّ عَبَسَ وَبَسَرَ * ثُمَّ أَدْبَرَ وَاسْتَكْبَرَ * فَقَالَ إِنْ هَذَا إِلَّا

سِحْرٌ يُؤْتَى * إِنْ هَذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ * سَأَصْلِيهِ سَقَرٌ﴾.

سورہ مدثر/ ۱۸ تا ۲۶.

برای دریافت فایل صوت، متن و پاور پوینت مربوط به

مباحث مطرح شده در این شبها می توانید به پایگاه

اینترنتی

www.sadeqifard.com

مراجعه کنید

غلامرضا صادقی فرد

زیارت مطلقه ای از حضرت سیده نساء العالمین من الأولین و الآخرین علیها السلام:

«السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ. السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَالِدَةَ الْحُجَجِ عَلَى النَّاسِ أَجْمَعِينَ. السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْمَظْلُومَةُ الْمُنْتَوَعَةُ حَقَّهَا. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى أُمَّتِكَ وَأَيِّنْهُ نَبِيَّكَ وَرَوْجَةَ وَصِيِّ نَبِيِّكَ صَلَاةً تُزَلِّفُهَا فَوْقَ زُلْفَى عِبَادِكَ الْمُكْرَمِينَ مِنْ أَهْلِ السَّمَاوَاتِ وَأَهْلِ الْأَرْضِينَ».

«سلام بر تو ای سیده زنان تمام عالمیان. سلام بر تو ای مادر تمام حاجتها بر تمام مردمان. سلام بر تو ای بانوی مظلومی که از حقش باز داشته شده است. بار خدایا! بر کنیزت و دختر نبیت و زوجه وصی نبیت صلوات جاری ساز؛ آن صلواتی را که او را نزدیک و مقرب سازد بیش از تقرب بندگان با ارزش ساخته شده است، از میان ساکنان تمام آسمانها و اهل تمام زمینها».

پیش از این دانسته شد:

در زمان ولادت حضرت زهرا مرضیه باید بر نقاره ها کوبیده شود که کوبیده شد. همه عالم باید متوجه شوند و به سوی مرکز خبر هجوم بیاورند که حضرت کوثر به دنیا آمده است. همه باید در کنار سفره ای متنعم شوند که خدای جهانیان به دست خاتم پیامبران و از جیب حضرت خدیجه برای آنان پهن کرده است. «قانع» و «معتز»، همه همه، ریز و درشت، کوچک و بزرگ، زن و مرد، سنگ و چوب و موم و درخت، جن و ملک و روح، همه باید سر این سفره حاضر باشند، بخورند و ببرند که این سفره را رحمة للعالمین برای تمام عالمیان پهن کرده است. و باید دانست که این تنها واقعه در تمام عالم است که خدای جهانیان در کتابش و این گونه نقاره ها را برای آن به صدا در آورده و تکرار می شود که این نقاره ها را خدای عالمیان برای ولادت حضرت «کوثر» به صدا در آورده است.

تا به این جای آیات، بحث آیات «سوره مدثر»، بحث ولادت حضرت کوثر است که سلام و صلوات خدا بر او و بر مادر و بر پدر و بر شوهر و بر فرزندان او باد. از این به بعد، در بحث این سوره نیز زمان مجازات شائتان فرا می رسد.

با ولادت حضرت زهرا مرضیه، پیامبر رحمت باید که از مرحله «صبر انحصاری برای رب» خارج شود و شائتان را به خدای جهانیان واگذار کند. این جا زمان نزول عذابی خاص برای شائتان است و این همان است که در آیه پایانی «سوره مبارکه کوثر» نیز به آن اشاره و بلکه تصریح شده است: ﴿إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ﴾.

آیات بعد - یعنی آیات: ﴿ذَرْنِي وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيدًا * وَجَعَلْتُ لَهُ مَالًا مَمْدُودًا * وَبَنِينَ شُهُودًا * وَمَهْدُتٌ لَهُ تَمْهِيدًا * ثُمَّ يَطْمَعُ أَنْ أَزِيدَ * كَلَّا إِنَّهُ كَانَ لِآيَاتِنَا عَنِيدًا * سَأُرْهِقُهُ صَعُودًا﴾ - ترکیب جمعیتی شاننان را مشخص می‌کند. براین اساس:

خدا نعمتهای مادی را بر شاننان، تمام و به گونه‌ای تمام کرده بود که می‌توانستند زبان در دهانشان بچرخانند و به خاتم پیامبران به عنوان «ابتر» جسارت کنند.

آیه: ﴿كَلَّا إِنَّهُ كَانَ لِآيَاتِنَا عَنِيدًا * سَأُرْهِقُهُ صَعُودًا﴾ خبر از آن می‌دهد که:

دشمنی شاننان با پیامبر رحمت و حضرت خدیجه و نیز حضرت کوثر، تمام شدنی نیست. این دشمنی، دشمنی ریشه داری است که با دیدن هیچ آیه و آیه کبرایی اصلاح نمی‌شود بلکه به دلیل ناکامیهای شاننان، روز به روز راه «صعود» و شدت بیشتر را طی می‌کند.

﴿وَبَنِينَ شُهُودًا﴾ در میان ویژگیهای شاننان البته به این مفهوم نیست که آنان هیچ یک، دختر نداشتند اما به این مفهوم هست که شهرت و افتخار شاننان به پسرانشان بود؛ به پسرانی که همگی در جامعه حضور داشتند.

همین آیه البته به خوبی حکایت از آن دارد که:

شاننان ابتری پیامبر رحمت، بعد از ولادت حضرت زهراى مرضیه نیز دست از شنائشان برنداشتند. آنان یا دختران را رافع ابتری نمی‌دانستند و یا این گونه اظهار می‌کردند.

آیه: ﴿إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ﴾ نشان می‌دهد که:

عذاب شاننان، باد سوزان و آتش و صاعقه‌ای نیست که از آسمان بر آنان نازل شود. عذاب آنان، عذاب عظیمی است که به تدریج و در آینده نصیب آنان می‌شود. بنا به تصریح این آیه، خدا نسل آنان را از ریشه می‌کند.

بنا بر این، بعد از ولادت حضرت زهراى مرضیه نیز شاننان مهلت خودشان را از دست نمی‌دهند. آنان با امکاناتی که خدا به آنان داده بود، به زندگی نکبت بار خودشان ادامه می‌دهند و در ادامه و با امکاناتی که مردم در اختیار آنان قرار می‌دهند، پله‌های صعود را یکی بعد از دیگری طی می‌کنند: ﴿سَأُرْهِقُهُ صَعُودًا﴾.

آیات: ﴿إِنَّهُ فَكَّرَ وَقَدَّرَ * ... * ثُمَّ نَظَرَ * ثُمَّ عَبَسَ وَبَسَرَ * ثُمَّ أَدْبَرَ وَاسْتَكْبَرَ * فَقَالَ إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْتَرُ * إِنْ

هَذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ * سَأُضْلِيهِ سَقَرَ ﴿ پرده از اقدام شائنان بعد از ولادت حضرت زهراى مرضیه برمی‌دارد. این اقدامها بوی خون می‌دهد و نباید فراموش کرد که تمام دشمنی این افراد، در آیات خداوند متمرکز شده است. بنا براین، همین آیات، ماجرای اقدام شائنان برای کشتن خاتم پیامبران و نیز کشتن ریحانه او را مطرح می‌کند.

پرواضح است که این آیات، حکایتی دردناک از آن دارد که:

شائنان بعد از ولادت حضرت زهراى مرضیه به اتاقهای فکر و طرح و نقشه و برنامه ریزی رفتند.

این فکرها و طرحها و نقشه‌ها و برنامه‌ها، البته برای به دست آوردن دارائیه‌ها و امکانات بیشتر نبود که خدا این دارائیه‌ها و این امکانات را بدون سابقه طرح و فکر و نقشه‌ای از آنها، به آنها بخشیده بود.

فرمان ﴿ذُرِّي وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيدًا﴾ و نیز فرمان: ﴿وَذُرِّي وَالْمُكَذِّبِينَ أُولِيَ النَّعْمَةِ وَمَهَلْهُمُ قَلِيلًا﴾ خبر از آن می‌دهد که این افراد با خود پیامبر رحمت درگیر بودند و او را به شدت آزار می‌دادند و حتی این تعبیر نشان می‌دهد که این افراد، پیامبر خدا را تهدید نیز می‌کردند؛ تهدیدهایی خطرناک. علاوه براین، این فرمان خبر از آن می‌دهد که مقابله با آنان از حد توان بشری خاتم پیامبران خارج بود. به این سبب، باید حکم کرد که:

اول و آخر نقشه‌ها و برنامه‌های شائنان، نقشه‌ها و برنامه‌هایی برای مقابله با خاتم پیامبران بود؛ برای مقابله با فردی که آنان را به خدا و به آیینی دعوت می‌کرد که با آیین گذشتگان آنان متفاوت بود.

این مطلب، البته مطلبی است که آیات بسیاری از کتاب خدا و از جمله آیه‌ای از «سوره انفال»، خبر آن را منتشر کرده است:

﴿وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُبْتُوكَ أَوْ يِقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ﴾^۱

در بخش اول آیه، خدا مکر کافران را در سه عنوان دسته بندی کرده است:

۱. بی اثر کردن فعالیت پیامبر خدا.
۲. کشتن پیامبر رحمت.
۳. اخراج پیامبر اکرم از مکه.

هرسه فعالیت، متوجه شخص پیامبر خدا بود. اقدام اولیه کافران برای از کار انداختن او به محاصره پیامبر و مسلمانان در شعب ابوطالب انجامید اما این کار نتوانست از ادامه فعالیت پیامبر خدا جلوگیری کند و فعالیت او را منجمد سازد.

از مجموع سه فعالیتی که کافران پیوسته آن را در مورد پیامبر خدا اعمال می کردند، تنها فعالیت سوم به نتیجه نهایی رسید و کافران بالاخره توانستند پیامبر رحمت را از مکه بیرون کنند.

برای رسیدن به این هدف، کافران نقشه ها کشیدند و نقشه هایشان را بارها و بارها مرور کردند تا توانستند به این عمل شوم اقدام کنند و اگر خدا طرف مکر آنان نبود، اقدامهای آنان به نتایج می رسید که زبان از وصف آن عاجز است.

خدای حکیم نقشه ای را که قوم ثمود برای کشتن حضرت صالح کشیده بودند، برای اطلاع آیندگان در کتابش نقل کرده است. این نقشه ها مشابه نقشه هایی است که کافران مکه برای خاتم پیامبران و اهل او کشیده بودند:

﴿وَكَانَ فِي الْمَدِينَةِ تِسْعَةُ رَهْطٍ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ * قَالُوا تَقَاسَمُوا بِاللَّهِ لَنُبَيِّتَنَّهُ وَأَهْلَهُ ثُمَّ لَنَقُولَنَّ لِوَلِيِّهِ مَا شَهِدْنَا مَهْلِكَ أَهْلِهِ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ * وَمَكْرُوهًا مَكْرًا وَمَكْرُوهًا مَكْرًا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ﴾^۱

«و در شهر، نه (=۹) گروه بودند که در زمین فساد می کردند و به اصلاح اقدامی نداشتند. آنان گفتند: با یکدیگر به خدا هم قسم شوید که ما برای او و اهلش، نقشه های شوم شبانه ای می ریزیم و بعد از آن، خیلی محکم به ولی او می گوییم: ما در محل هلاکت اهل او حاضر نبودیم و به درستی که ما از سر صدق این حرف را می زنیم. و مکر کردند، عجب مگری! و ما نیز مگری کردیم که مکر بود و این در حالی بود که آنان شعور درکش را نداشتند».

این ماجرا، گویی همان ماجرای «لیلة المبيت» است. در «لیلة المبيت» کافران از قبایل مختلف با هم هم قسم شده بودند که در اقدامی مشابه، خاتم پیامبران و اهل او را بکشند و اگر آنان توانسته بودند به قتل پیامبر رحمت اقدام کنند، حتماً حضرت زهرا را مرضیه را نیز کشته بودند. این همان است که عبارت: ﴿تَقَاسَمُوا بِاللَّهِ لَنُبَيِّتَنَّهُ وَأَهْلَهُ ثُمَّ لَنَقُولَنَّ لِوَلِيِّهِ مَا شَهِدْنَا مَهْلِكَ أَهْلِهِ﴾ به آن تصریح می کند. فراموش نشود که در زمان

«ليلة المبيت»، حضرت خدیجه از دنیا رفته بود و حضرت زهراى مرضیه هنوز به خانه امیرمؤمنان منتقل نشده بود.

تعبیر «قَالُوا تَقَاسَمُوا بِاللَّهِ لَنُبَيِّتَنَّهُ وَأَهْلَهُ» نشان می‌دهد افرادی که به این توطئه اقدام کردند، افرادی بودند که به ظاهر ایمان آورده بودند که در غیر این صورت، به خدا قسم نمی‌خوردند تا چه رسد به آن که با هم بر اسم جلاله هم قسم شوند. حال و اگر چنانچه این آیات، نقشه «ليلة المبيت» نیز باشد - که هست - باید حکم کرد که:

منافقان این نقشه را برای خاتم پیامبران کشیده بودند.

تعبیر «بیت» در کتاب خدا، کاربردهای دیگری هم دارد. این کاربردها، به موضوع کافرانی اختصاص دارد که در مقابله با خاتم پیامبران دست به اقدام می‌زدند. در یکی از آنها، تعبیر به گونه‌ای آمده که حکایت از نفاق این افراد دارد:

«وَيَقُولُونَ طَاعَةٌ فَإِذَا بَرَزُوا مِنْ عِنْدِكَ بَيَّتَ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ غَيْرَ الَّذِي تَقُولُ وَاللَّهُ يَكْتُبُ مَا يُبَيِّتُونَ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا»^۱.

«و آنان می‌گویند: سمعاً و طاعة. پس از آن و در زمانی که از نزد تو خارج می‌شوند، گروهی از آنان، نقشه‌ای برخلاف آن مواردی می‌ریزند که تو می‌گویی. و این در حالی است که خدا نقشه‌های سری آنان را ثبت می‌کند. پس از آنان روی بگردان و به خداوند توکل کن و باید که به وکیل بودن خدا بسنده کرد». ناگفته پیداست:

آنان که به خاتم پیامبران قول اطاعت مطلق می‌دهند، افرادی هستند که به ظاهر ایمان آورده‌اند و نوع عمل آنان نشان می‌دهد که آنان در باطن، کافرند و این، تعریفی از تعاریف «نفاق» است.

این آیه البته از یک عصیان بزرگ خبر می‌دهد که پنهان شده است زیرا که عصیان پیامبر رحمت، احتیاج به جلسه سری گذاشتن و برنامه ریزی و طرح نداشت. آنان هر زمان که اراده می‌کردند، به عصیان آن حضرت می‌پرداختند و دیگران را نیز به این عصیان یا تشویق می‌کردند و یا وادار. بنا بر این و وقتی برای این عصیان به جلسه یا جلسات سری نیاز باشد، باید حکم کرد که این عصیان، عصیان در امری ویژه بود. حال و اگر چنانچه در تفاسیر و تواریخ نتوان از این عصیان، رد و اثری یافت، معلوم می‌شود که جلسات

سری بسیاری نیز برای نقل وقایع زمان خاتم پیامبران گذاشته شده است که چه وقایعی و چگونه نقل شود و چه وقایعی هرگز نقل نشود.

این آیات علاوه بر آن که از نقشه کشی و طراحی شائنان مکذب منافق، خبر می دهد، از نوع نقشه های آنان نیز خبر می دهد و مشخص می کند که آنان در اتاقهای فکرشان چه فکری می کردند و در اتاقهای برنامه ریزی، چه برنامه هایی را می ریختند. طبیعی است که اگر آنان به این موضوعها نمی پرداختند، موضوع مهم دیگری برای آنان وجود نداشت که برای آنها به طرح و نقشه پردازند. فراموش نشود که شائنان مکذب منافق نیازی به آن نداشتند که برای بیرون آوردن لقمه ها از چنگ یکدیگر، فکری بکنند و یا برنامه ای بریزند و یا به طرح نقشه ای پردازند.

خدای حکیم فکر و تقدیر شائنان مکذب منافق را این گونه تخطئه کرده است: ﴿فَقُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ * ثُمَّ قُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ﴾. صد البته که باید مشابهت و مناسبتی بین این نفرین الهی و جرم شائنان وجود داشته باشد که آیه: ﴿... وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ﴾^۱ وصف فعل خدای جهانیان است. به زبانی عامیانه و نستجیر بالله، خدای حکیم ممکن نیست پشه را با توپ بزند!

در آیه ای که مکر کافران را دسته بندی می کند، «قتل پیامبر رحمت»، بر «اخراج او» مقدم داشته شده است. حال و اگر چنانچه ترتیب ذکر، حکایت از ترتیب اقدام و یا اهمیت اقدام نیز داشته باشد، باید حکم کرد که:

شائنان مکذب، قبل از آن که برای اخراج خاتم پیامبران اقدامی داشته باشند، برای کشتن او و خانواده او اقدام کرده بودند. اقدام «لیلة المبيت»، دلالتی به غیر از این نیز ندارد. در «لیلة المبيت»، شائنان مکذب، برای کشتن خاتم پیامبران و خانواده آن حضرت اقدام کرده بودند که به اخراج او و خانواده اش منتهی شد.

عبارت ﴿وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللَّهُ﴾ - در پایان آیه «سورة انفال» - از مکر پیوسته کافران و مکر خدا در برابر مکر کافران، خبر می دهد و خدای بزرگ با عبارت ﴿وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ﴾ خبر از آن می دهد که نتیجه اعمال مکر کافران و مکر الهی آن می شود که زیانهای مکر به کافران باز می گردد. این عبارت هرگز خبر از آن نمی دهد که خدای حکیم مانع از آن می شود که کافران در برابر پیامبر خدا مکر خودشان را به کار گیرند.

طبیعی است، شائنان در هرزمینه‌ای از این زمینه‌های مخالفت که بخواهند اقدامی را داشته باشند، باید فکر کنند و برنامه بریزند و برنامه‌ها را باری بعد از باری دیگر مرور کنند و در آنها تجدید نظر کنند و باز هم نقشه بریزند و اصلاح کنند تا بتوانند از نتیجه آن اطمینان حاصل کنند. این همان است که با عبارت: «ثُمَّ نَظَرَ» به آن اشاره و یا تصریح شده است.

عبارت: «ثُمَّ عَبَسَ وَبَسَرَ» حکایت از آن دارد که اقدام شائنان به اتاق فکر و تقدیر و تجدید نظر، محدود و خلاصه نمی‌شد. آنان نقشه‌های کشیده شده را همواره برای اجرا می‌فرستادند و یا خودشان آنها را اجرا می‌کردند و هر بار، پس از تحمل شکست، عصبانی و ناراحت، صحنه عملشان را ترک می‌کردند و می‌رفتند تا با غیظشان بمیرند. این جا زمان «ارتداد رسمی» این منافقان بود: «ثُمَّ أَدْبَرَ وَأَسْتَكْبَرَ * فَقَالَ إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْتَرُ * إِنْ هَذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ».

زمان این «ارتداد»، روزها و ماه‌های آخر عمر خاتم پیامبران است. بنا بر این، باید پذیرفت که:

«سوره مدثر» تمام دعوت خاتم پیامبران را - از روزهای اول تا روزهای آخر - تصویر کرده است.

شاید بسیاری از افرادی که غم دین را می‌خورند نیز بر این باور باشند که پیامبر رحمت با مرگی طبیعی از دنیا رفت اما آیات کتاب خدا به خوبی نشان می‌دهد که پیامبر رحمت را کشتند^۱.

آنان بالاخره در دوشنبه‌ای از دوشنبه‌های آغازین سال یازدهم هجری با قتل پیامبر رحمت پرونده این انذار را بستند اما دعوت او هنوز ادامه داشت و آنان هنوز به اهداف خودشان نرسیده بودند و هنوز آن صعودی که در کتاب خدا، بحشش به میان آمده، رخ نداده بود. آنان باید پله‌های منبر پیامبر خدا را بالا می‌رفتند. این صعود، همان چیزی بود که نقشه آن را در اتاقهای فکر کشیدند و با خوابش روزگارانی را طی کردند.

کافران با کشتن پیامبر خدا، دیگر به دو هدف از سه هدفشان دست یافته بودند و تنها یک هدف از سه هدف همیشگی برای آنان باقی مانده بود که مهمترین هدف نیز بود. آنان باید جلوی انتشار دعوت خاتم پیامبران را می‌گرفتند.

۱ برای پی‌گیری این بحث می‌توان به کتابهای «لیلة المبيت» و «ثُمَّ نَبْتَهْلُ» و نیز «غدیر خم در سوره آل ابی طالب» رجوع کرد که اثرهایی از نویسنده متن حاضر است. از این میان، بحث کتاب «غدیر خم در سوره آل ابی طالب» - که آخرین کتاب منتشر شده از نویسنده این سطور است - بسیار کاملتر است.

شائنان باید جلوی انتشار دعوتی را می‌گرفتند که دیگر فراگیر شده بود اما این کار غیرممکن نبود. اگر آنان می‌توانستند خانه امیرمؤمنان را از میان ببرند، به تمام اهدافشان رسیده بودند. اتاق فکر و تقدیر و نقشه و تجدید نظر برای همین روزها ساخته شده بود.

شائنان در این مقطع دیگر می‌توانستند عربده کشان به این امر اقدام کنند زیرا در این زمان، مدتی نیز از «ارتداد علنی و رسمی» آنان گذشته بود. آنان این اقدام را هم به همین صورت انجام دادند اما یک نکته مهم را فراموش کرده بودند و آن هم، عبارت پایانی «آیه مکر کافران» ﴿وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ﴾ و خطاب آغازین «سوره مدثر» است که خاتم پیامبران را برای همیشه به عنوان «حامل الكوثر» معرفی می‌کند و هر آن وجودی که حامل «الکوثر» باشد، برای همیشه ابرتر نیست و وجود مبارک خاتم الأوصیاء نیز کوثری از همین خانواده است که سلام و صلوات خدا بر یکایک آنان باد.

شائنان البته تمام اقدام خودشان را کردند و آتشی بپا کردند که زبان از وصف آن عاجز است و آیات «سوره مبارکه مدثر» روز آتش شائنان و به ویژه این روز آتش شائنان را نیز تصویر کرده و یاد آور شده است که: ﴿فَقْتِلْ كَيْفَ قَدَرٌ * ثُمَّ قَتِلْ كَيْفَ قَدَرٌ﴾.

نکته بسیار مهمی در آیات: ﴿ذَرْنِي وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيدًا * وَجَعَلْتُ لَهُ مَالًا مَمْدُودًا * وَبَيْنَ شُهُودًا * وَمَهْدَتْ لَهُ تَمَهِيدًا *...﴾ وجود دارد که نباید از نظرها به دور ماند:

این آیات، برخلاف آن چه مفسران اظهار و تکرار کرده‌اند، هرگز به یک نفر اختصاص ندارد تا با بستن پرونده آن یک نفر، بتوان پرونده این آیات را برای همیشه بست و فقط آن را در آینه عبرت قرار داد تا هزار چند گاهی با نگاهی به طاق کسری، خاطره‌های زمان بچگی تازه شود. این آیات، تا صبح قیامت، مصادیق خودش را دارد و این از خواص موصول مشترک «مَنْ» است که در این آیات، پایه بحث است.

به دلیل وجود «مَنْ» در این آیات - که موصول مشترک است - هر فردی مصداق این آیه شود، به صورت فردی مصداق شده است و پس از ملحق شدن به همانندهای خودش، با آنان تشکیل گروه و جریان می‌دهد. بنا بر این، زمخشری و رازی و... و معاصران آنها از ملحق شدن به این آیات، در امان نیستند، همان گونه که هیچ فرد دیگری از امت خاتم پیامبران به جز آنان که خدایشان آنان را مورد رحمت قرار داده است، از این الحاق در امان نیستند.

به همین جهت، تمام جریان‌هایی که برای مقابله با خاتم پیامبران وجود داشت و وجود دارد، به همین جریان ملحق است و بحث آنها را خدای حکیم در این سوره با نهایت ریزه کاری مطرح کرده است. یعنی نباید گمان شود که اگر قتل خاتم پیامبران مشمول این حرکت باشد، قتل ریحانه او مشمول این حرکت نیست و اگر قتل ریحانه او مشمول این حرکت باشد، قتل جان او امیر مؤمنان مشمول این حرکت نیست و اگر چنانچه قتل این چند آیه از آیات کبرای خداوند مشمول این حرکت باشد، قتل دوریچانه دیگر خاتم پیامبران و نیز ریحانه‌های دیگر آن حضرت مشمول این حرکت نیستند.

و صد البته که رمز بقای این سوره همین است و باید شکر کرد که دانشمندان عامه آن را وسیله‌ای برای جسارت به خاتم پیامبران و برای تعظیم عایشه، قرارش داده‌اند و باید شکر کرد که «مدثر» و «مزمل» در منطق آنان به مفهوم «ای شمد به خود پیچیده» است و در غیر این صورت، معلوم نبود که این سوره از چه سرنوشتی برخوردار بود.

خطاب این آیات به حضرت مدثر

نباید فراموش شود که:

خدای حکیم با ندای «يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ»، حضرت «مدثر» و با ندای «يَا أَيُّهَا الْمَزْمَلُ» حضرت «مزمل» را مورد خطاب قرار داده است و پیامبر رحمت به عنوان اولین مخاطب این آیات، باید به فرمانهایی عمل کند که در این آیات و در خطاب به حضرت «مزمل» و حضرت «مدثر»، صادر شده است.

باید دانست همان گونه که پیش از این با بحثی کوتاه مطرح شد:

تمام آنان که «خليفة الله» هستند و «زمیل خدای حکیم» در آفرینش به حساب می‌آیند و به اذن خدا «شفیع» او هستند، با خاتم پیامبران در این خطابها شریک هستند و در چنین حالتی فرمانهای بعدی متوجه آنان نیز می‌شود. البته نباید از نگاه‌ها به دور ماند که پیامبر رحمت، خاتم پیامبران است و تمام عهدهایی که متوجه سایر افراد این گروه می‌شود، عهد «امامت» و «وصایت» است.

اگر مطلب در واقع امر نیز به همین صورت باشد، باید این آیات را تصویرگر حیات امیر مؤمنان بعد از خاتم پیامبران نیز دانست؛ تصویری که قلم حکمت خدای جهانیان آن را پدید آورده است. به همین صورت،

زندگانی دعوتی تمام امامان معصوم - که سلام و صلوات خدا بر یکایک آنان باد - از همین آیات قابل استخراج است.

باز هم تأکید می شود که اگر مطلب در واقع امر نیز به همین صورت باشد، تمام دشمنیهای صورت گرفته با آیات کبرای خداوند نیز از همین آیات قابل استخراج است و صد البته که ماجرای عاشورا از این قاعده مستثنی نیست.

آیات: ﴿ذَرْنِي وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيدًا * وَجَعَلْتُ لَهُ مَالًا مَمْدُودًا * وَبَنِينَ شُهُودًا * وَمَهَدْتُ لَهُ تَمَهِيدًا * ثُمَّ يَطْمَعُ أَنْ أَزِيدَ * كَلَّا إِنَّهُ كَانَ لِآيَاتِنَا عَنِيدًا * سَأَرْهَقُهُ صُعُودًا * إِنَّهُ فَكَّرَ وَقَدَّرَ * فَقَتَلَ كَيْفَ قَدَّرَ * ثُمَّ نَظَرَ * ثُمَّ عَبَسَ وَبَسَرَ * ثُمَّ أَدْبَرَ وَاسْتَكْبَرَ * فَفَالَ إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْتَرُ * إِنَّ هَذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ﴾ تمام دشمنیهای صورت گرفته با حضرت سید الشهداء را به گونه ای ترسیم می کند که می توان ادعا کرد با دقت کردن در این آیات، می توان اسامی افرادی را استخراج کرد که به این جسارتها اقدام کرده اند.

شاید بسیاری از ما بر این باور باشند که آن چه در عاشورا رخ داد - همان گونه که یزید ادعایش را کرد - حادثه و فضیحه ای بود که این زیاد با به کار بردن عجله آن را رقم زد اما این آیات با صدایی هر چه رساتر اعلام می کند که برای رقم زدن این وقایع، اطاقهای فکر و برنامه ریزی بسیار و به گونه ای به کار گرفته شده که حتی در آنها به کیفیت قتل هر یک از همراهان حضرت سید الشهداء نیز پرداخته شده و نتایج بارها و بارها مورد حک و اصلاح قرار گرفته و بعد از آن برای اجرا به لشکر ابلاغ شده و در لشکر نیز تمام آنها و در نهایت قساوت به اجرا در آمده است.

ثبت قرآنی شهادت حضرت زهرا علیها السلام

حضرت زهرا ی مرضیه اولین فرد از «آیات کبرای خداوند» است که به پیامبر رحمت، ملحق شد. البته او را با جنایت به آن حضرت ملحق ساختند.
«آیه آمران به قسط» به این جنایت اشاره و بلکه تصریح کرده است:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَيَقْتُلُونَ الَّذِينَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ﴾^۱.

«به تحقیق افرادی که به «آیات الله» کفر می‌ورزند و پیامبران را می‌کشند، بدون آن که حقی برای این کار داشته باشند، و نیز افرادی از مردم را می‌کشند که به قسط فرمان می‌دهند، پس به آنان عذاب دردناکی را بشارت ده».

دانسته شد:

تمام دشمنی منافقان مکی در آیات خدا متمرکز شده بود؛ آیتی که خاتم پیامبران یکی از آنان است و سنخیت سایر آیات با این آیه باید به گونه‌ای باشد که بتوان آنها را با یکدیگر جمع کرد. و روشن شد که آنان پیامبر رحمت و خاندان معصوم او هستند. آنان «آیات کبری خداوند» هستند.

در دو بخش از این آیه، به انجام این جنایت، اشاره و یا تصریح شده است:

۱. «إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ».

۲. «يَقْتُلُونَ الَّذِينَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ».

در صورت ظاهر، بند اول از این دو بند، از قتل و جنایتهایی این گونه سخنی نمی‌گوید اما همین عبارت به این مطلب اشاره و تصریح دارد، حال آن که شائیان مورد بحث آیات «سوره مدثر» با «آیات خدا» سخت دشمنی دارند و اگر چنانچه روشن شود، این عبارت گویای چنین جنایتی هست، حتماً عبارت: «ثُمَّ يَطْمَعُ أَنْ أَزِيدَ * كَلَّا إِنَّهُ كَانَ لِآيَاتِنَا عَنِيدًا * سَأُرْهِقُهُ صَعُودًا» از این جنایت به صورت روشنتری سخن می‌گوید. آیه‌ای از «سوره آل ابی طالب» از این ارتباط پرده برمی‌دارد:

«فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَى مِنْهُمُ الْكُفْرَ قَالَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ
أَمَّا بِاللَّهِ وَأَشْهَدُ بِأَنَا مُسْلِمُونَ * ... * إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ قُمْ فَاذْبُرْ أَتَى عَلَىكَ الْيَوْمَ الْقَوْلُ
مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا...»^۱.

«چون عیسی از آنان احساس کفر کرد، گفت: چه کسانی یاران من به سوی خداوند هستند؟ حواریان گفتند: ما انصار خداوند هستیم. ما به خدا ایمان آورده‌ایم. تو شهادت بده که ما مسلمان هستیم. ... زمانی را که خدا گفت: ای عیسی! من تو را «متوفی» می‌سازم و به سوی خویش بالایت می‌برم و از کافران «تطهیر» می‌کنم و آنانی را که از تو تبعیت کرده‌اند تا روز قیامت برتر از کافران قرار می‌دهم. سپس بازگشت شما به سوی من است و پس از آن، من میان شما حکم می‌کنم، در تمام آن چه در آنها اختلاف

داشتید».

با وجود این آیات، به خوبی روشن است که:

«کفر به آیات خدا» - دست کم در بعضی از آیات - با «قتل آیات خدا» همراه است به ویژه آن که در ادامه آیه «سوره آل ابی طالب» به قتل این گروه با عبارت: «يَقْتُلُونَ الَّذِينَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ» تصریح شده است.

بنا بر این، آیه شریفه: «ثُمَّ يَطْمَعُ أَنْ أَزِيدَ * كَلَّا إِنَّهُ كَانَ لِآيَاتِنَا عَنِيدًا * سَأُرْهِقُهُ صَعُودًا» در کنار این آیات، پرده از این موضوع برمی دارد و مشخص می کند که:

منافقان مکی با تمام امکانات برای نابود سازی آیات خدا اقدام می کنند و حضرت زهراى مرضیه صدر فهرست آنان برای این جنایت است زیرا که او تنها واسطه و رابطه اتصال پیامبر رحمت با آینده است.

این آیات البته تنها ثبت قرآنی این جنایت نیست و در کتاب خدا، آیات دیگری نیز وجود دارد که از این جنایت بحث می کند. یک سری از این آیات، آیاتی است که از اسراء پیامبر رحمت و اعطای «آیات کبرای خداوند» به آن حضرت، بحث می کند:

﴿لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى * أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّى * وَمَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَى * أَلَكُمُ الدَّكْرُ وَلَهُ الْأُنثَى * تِلْكَ إِذًا قِسْمَةٌ ضِيزَى﴾^۱

در این آیات، از «لات» و «عزی» و «منات» سخن به میان آمده که سه بت از بت‌های مهم اهل مکه و بلکه سه بت از بت‌های مهم قریشیان به شمار می آیند. در این آیات، برای این بتها، «عدد ترتیبی» به کار رفته است.

در آیات: «﴿أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّى * وَمَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَى﴾» برای «لات» و «عزی» یک پرونده و برای «منات» پرونده دیگری باز شده است. آیه: «﴿وَمَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَى﴾» به روشنی دلالت بر این مطلب دارد که به منطق این آیات، «لات» اول، «عزی» دوم و «منات» سومین عدد ترتیبی را در اختیار دارد. این در حالی است که هیچ گاه در میان بت پرستان، خبری از این دسته بندی و دسته بندیهای مشابه وجود نداشت.

باز هم این همه در حالی است که برای هبل که یکی از بزرگترین و بلکه بزرگترین بت مشرکان مکه بود، در میان این بتها جایگاهی در نظر گرفته نشده است:

«... قَالَ أَبُو سُفْيَانَ: اَعْلُ هُبْلُ، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: أَحِبُّوهُ. قَالُوا: مَا نَقُولُ؟ قَالَ: قُولُوا: اللَّهُ أَعْلَى وَأَجْلُ. قَالَ أَبُو سُفْيَانَ: لَنَا الْعُزَى وَلَا عُزَى لَكُمْ، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: أَحِبُّوهُ. قَالُوا: مَا نَقُولُ؟ قَالَ: قُولُوا اللَّهُ مَوْلَانَا، وَلَا مَوْلَى لَكُمْ»^۱.

باید البته توجه داشت که:

این عدد ترتیبی را خدای جهانیان برای این سه به کار برده است نه بت پرستان، و خدا برای بت عدد اول و دوم و سوم را به کار نمی‌برد. این خودش به آن مفهوم است که اولاً این رتبه گذاری واقعی است و اگر تا آن زمان چنین رتبه‌هایی برای این بتها وجود خارجی نداشت، بعد از آن، حتماً و مطابق آن چه در این آیات آمده است به وجود خواهد آمد و ثانیاً این سه بت، همان سه بتی نیست که در کتابها و نوشته‌ها معرفی و برای آنها خصوصیات و ویژگی‌هایی نیز ذکر می‌شود. این سه، حتی سه نماد برای شرک نیز نیست بلکه سه نام است که در خارج، حتماً وجود دارد و با همین ترتیب نیز وجود دارد و یا به وجود می‌آید.

اکنون و در این مقطع، ممکن است برای بسیاری از ما این پرسش مطرح شده باشد که چه ارتباطی میان این آیات و آیات قبل از آن وجود دارد که در باره «اسراء پیامبر رحمت» است:

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ * ... * ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى * فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ * فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ * ... * مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَىٰ * لَقَدْ رَأَىٰ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَىٰ * أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ...﴾.

بر اساس این آیات:

پیامبر رحمت تا «قاب قوسین او ادنی» به «اسراء» رفته، در آن جا به او وحی شده آن چه که وحی شده، «فؤاد» او دیده آن چه را دیده، بار دیگر هم دیده، آن چه را که دیده و بعد از آن که «تمام آیات کبرای رب در تمام عالمیان» به او «ارائه» شده و او نیز آنها را دریافت کرده، به زمین نازل شده است. آن گاه و در ادامه، در سخنی مربوط به همین سخنان، از این سه بت و ترتیب آنها سخن به میان آمده است.

شاید در نگاه اول، هیچ ارتباطی بین این وقایع و این سخنان یافت نشود تا چه رسد به ارتباط

محکمی که در این خصوص ادعا می‌شود. اما باید به خاطر داشت که ارتباطی محکم و استوار میان این آیات برقرار است و این ارتباط محکم و استوار را خدا خودش و با حرف ربط «فاء» ایجاد کرده است.

وجود «فاء» در ﴿أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ﴾ نشان می‌دهد که این آیات با آیات اسرانی سوره مبارکه نجم در ارتباط است. نفس این ارتباط با توجه به آن چه پیش از این نیز مطرح شد، نشانگر این حقیقت است که:

در «اسراء پیامبر رحمت» بحث از فرزند دار شدن و دختر و پسر بودن فرزند نیز مطرح بوده است.

روی خطاب آیه: ﴿أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ﴾ البته به پیامبر رحمت نیست و با این عبارت، خدای حکیم افرادی را مورد خطاب قرار داده است که پسران را از آن خودشان می‌دانستند و دختران را از آن مرجع ضمیر «ه» در ﴿الْكُفْرُ وَاللُّغْوٰى﴾. این ضمیر به دو مرجع می‌تواند ارجاع داده شود:

۱. واژه «رب» در ﴿لَقَدْ رَأَىٰ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَىٰ﴾.

۲. همان مرجعی که ضمیر «ه» در «رَبَّه» دارد.

در حالت اول، مخاطبان این آیات، همه دخترها یا دخترهای مشخصی را به «رب» و تمام پسران یا پسران مشخصی را به خودشان نسبت می‌دادند و در حالت دوم، دختری یا دختران مشخصی را به پیامبر رحمت نسبت می‌دادند و تمام پسران و یا پسران مشخصی را به خودشان.

به دلایلی چند، ترکیب دوم صحیحتر است:

۱. برای دو ضمیر پشت سرهم مانند «ه» در «رَبَّه» و «ه» در «لَه» یک مرجع ضمیر ترجیح دارد.

۲. تا زمانی که این آیات از آن خبر می‌دهد، دختران را به خدا نسبت نمی‌دادند، بلکه پسران را به او نسبت می‌دادند.

۳. ارتباط این آیات با اعطای «الکوثر» با وجود «فاء» در ﴿أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ﴾، به خوبی حفظ می‌شود.

۴. «سوره کوثر» در همین ایام نازل شده است.

بنا بر این، این آیات خبر از آن می‌دهد که:

«لات» و «عزّی» و «منات» و آنان که برای این سه، حق ولایت قائل بودند، از همان

اولی که خبر دختر دار شدن پیامبر رحمت منتشر شده بود، بنای مخالفت با آن حضرت

و بنای مخالفت با دختر آن حضرت را داشتند. این مخالفتها، همان شنائتی است که

«سوره کوثر» از آن خبر می‌دهد:

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ * فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَأَنْحَرُ * إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ﴾.

آیه شریفه: ﴿الْكُمُ الذَّكْرُ وَلَهُ الْأُنثَى﴾ یک استفهام انکاری است و این مطلب را رد می‌کند که برای مخاطبان، پسر و برای پیامبر رحمت فقط دختر باشد. بنا بر این، این حالت، حالت پذیرفته شده‌ای نیست. حالت‌های دیگری نیز برای این افراد و برای دختر و پسر دار بودن آنان وجود دارد:

۱. مخاطبان پسر داشته باشند و پیامبر رحمت نیز پسر.
۲. مخاطبان دختر داشته باشند و پیامبر خدا هم دختر.
۳. مخاطبان، پسر و دختر داشته باشند و پیامبر رحمت تنها دختر.
۴. مخاطبان پسر و دختر داشته باشند و پیامبر خدا دختر و پسر.

از میان این حالتها، تنها حالت درست این است که مخاطبان، هم پسر داشتند و هم دختر و حضرت پیامبر خاتم نیز هم دختر داشته باشد و هم پسر، اما در این مقطع، بحث دختر او مطرح است و پسران او همگی از این دخترند که سلام خدا بر یکایک آنان باد.

آیه: ﴿الْكُمُ الذَّكْرُ وَلَهُ الْأُنثَى﴾ علاوه بر آن که یک استفهام انکاری است، یک تهدید نیز هست؛ تهدیدی که بوی عذاب را دارد. یعنی این آیه، خبر از سرنوشت خطرناکی می‌دهد که گریبانگیر شائنان می‌شود. سرنوشتی که آیه پایانی «سوره مبارکه کوثر» نیز از آن خبر می‌دهد: ﴿إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ﴾.

این شنائتها که همه از نوع «شنائتها ابتری» است، به سه صورت می‌توانست، ظهور یابد:

۱. ابترگفتن به پیامبر رحمت صلی الله علیه و آله.
۲. ابترنمایاندن پیامبر رحمت.
۳. ابترساختن پیامبر خدا.

تمام این شنائتها برای نادیده گرفتن تنها دختر خاتم پیامبران بود و آن شنائت که بعد از شهادت خاتم پیامبران با شدت هر چه تمامتری گری می‌شد، کشتن حضرت صدیقه مطهره و فرزندان آن حضرت بود. این شنائت در بخش «ابترسازی پیامبر رحمت» جای داشت؛ پیامبری که دیگر به دید آنان از دنیا رفته بود. بنا بر این، پاسخ قطعی خدا به شائنان، دو پاسخ است:

۱. ﴿إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ﴾.

۲. ﴿أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ * وَمَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَىٰ * أَلَكُمُ الذَّكْرُ وَلَهُ الْأُنثَىٰ﴾.

به منطقی کتاب خدا، «لات» و «عزّی» و «منات»، اثر تحریک کنندگی خودشان را در این امر داشتند و این اثر به تناسب رتبه‌ای است که خدا در این آیات برای آنان تعیین کرده است.

خدا برای «لات» و «عزّی» و «منات»، خودش تعبیر «صنم» و «بت» را به کار نبرده است. این برداشت، برداشت خوانندگان این آیات است که با کمک مفسران و یا مترجمان و یا... به این برداشتها رسیده‌اند و این برداشتها به کمک همانان در ذهنها رسوخ و رسوب کرده و به گونه‌ای رسوب کرده است که بیرون شدنی نیست.

البته لازم نیست تا «لات» و «عزّی» و «منات»، از جنس سنگ و چوب و شیشه باشند تا عنوان «بت» بر آنها صادق باشد. «لات و عزّی و منات» می‌توانند سه وجودی باشند که بر روی دو پا راه می‌روند و همین عنوان نیز بر آنها صادق باشد. برای آشنایی بیشتر با این واقعیت، کافی است به این نکته توجه شود که خدای حکیم، برای هوای نفس، تعبیر «معبود» و به عبارتی، تعبیر «بت» را به کار برده است:

﴿أَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ أَفَأَنْتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكِيلًا﴾^۱.

به این نکته نیز باید توجه داشت که:

این که مخاطبان برای خودشان پسر قائل بودند و برای پیامبر رحمت دختر، دیگر به ذکر «لات» و «عزّی» و «منات» نیازی نبود حال آن که در این ذکر، اعداد رتبی نیز به کار رفته است. این خود، حکایت از نقشی دارد که «لات» و «عزّی» و «منات» در این غوغا بر عهده داشته‌اند.

در ادامه، از وجود و عدم وجود «سلطان» برای «لات» و «عزّی» و «منات»، سخن به میان آمده و صد البته که این ذکر، به خاطر اثر «سلطان» در این مقابله‌هاست:

﴿إِنَّ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءُ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ

وَمَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمْ الْهُدَى^۱.

«آن چیز فقط اسمایی است که شما خودتان و پدران‌تان، آن اسماء را بر آنها نهاده‌اید. خداوند هیچ چیزگی و هیچ سلطانی را برای آنها قرار نداده است. آنان تنها از گمان تبعیت می‌کنند و نیز از آن چه جانها هوس می‌کند و به تحقیق که هدایت از ربشان به آنان رسیده است.»

این آیات و توالی آنها نشان از آن می‌دهد که:

از همان آغازی که خبر دختر دار شدن پیامبر رحمت منتشر شد، مقابله‌های «لات» و «عزی» و «منات» با آن حضرت و دختر او با استفاده از سلطانی شروع شد که بندگان آن را به این سه داده بودند.

اختصاص به ذکر این سه نام و خبر از سلطانی که آنان در اختیار داشتند و نیز ذکر رتبه‌های آنها، به این مفهوم است که:

«لات» و «منات» و «عزی» در این حرکت، سردمدار و تحریک کننده بودند و ترتیب نقش آنان در خارج، همان است که در این آیات، ذکر شده است. آنان در این حرکت، از قدرت و سلطان نیز نهایت استفاده را می‌بردند. یاد آور می‌شود که:

وجود عدد ترتیبی در این آیات برای این سه، دلالتی روشن بر این واقعیت دارد که این سه، سه نماد برای شرک نیستند بلکه خود این سه، منظور قطعی از این آیات هستند؛ حال مقصود از این سه، هر فردی می‌خواهد باشد، باشد.

آیه: ﴿إِنَّ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءُ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَأَبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ...﴾ تنها از عدم وجود «سلطان الهی» در این سه، خبر می‌دهد و به نظر نمی‌رسد که از وجود «سلطانی دیگر» در آنها خبری بدهد اما باید دانست که همین آیه، با همین ترکیب از وجود «سلطان» و به کارگیری آن در مقابله‌ها، خبری روشن می‌دهد. وقتی این سه موجود از «سلطان الهی» برخوردار نباشند، یا باید از نفی «سلطان» در این افراد بحث کرد و یا پذیرفت که این سلطان را مردم در اختیار آنان قرار داده‌اند که عبارت: ﴿إِنَّ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءُ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَأَبَاؤُكُمْ...﴾ نشان از آن می‌دهد که این «سلطان» را مردم در اختیار آنان قرار داده بودند.

این بحث در «سوره مدثر» نیز گویا مطرح شده است. باید به خاطر آورد، که شائنان منافق مکی به

حکومت می‌رسند و زمانی که «ملک کوچکی را به دست می‌آورند، تمام حقوق خاندان عصمت و طهارت را نابود می‌کنند:

﴿أَمْ لَهُمْ نَصِيبٌ مِنَ الْمُلْكِ فَإِذَا لَا يُؤْتُونَ النَّاسَ نَقِيرًا * أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا * فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ وَكَفَىٰ بِجَهَنَّمَ سَعِيرًا﴾^۱

«یا برای آنان نصیبی از ملک است که در آن صورت، آنان به «الناس» به اندازه سفیدی درون هسته خرما را نیز نمی‌دهند. یا آنان به «مردم» حسد می‌ورزند برای آنچه خداوند از فضل خودش به آنان عطا کرده است. در حقیقت ما به «آل ابراهیم» کتاب و حکمت دادیم، و به آنان «ملکی عظیم» بخشیدیم. پس، از آنان گروهی به او ایمان آوردند و گروهی نیز از او «صد» کردند و کافی است که جهنم شعله‌هایش پر شراره است.»

همان گونه که پیش از این دانسته شد، آنان این «ملک» و این «سلطان» را از راه پذیرش ولایتشان توسط مردم به دست می‌آورند:

﴿وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ يَقُولُ لِلْمَلَائِكَةِ أَهُولَاءِ إِيَّاكُمْ كَانُوا يَعْبُدُونَ * قَالُوا سُبْحَانَكَ أَنْتَ وَلِيِّنَا مِنْ دُونِهِمْ بَلْ كَانُوا يَعْبُدُونَ الْجِنَّ أَكْثَرُهُمْ بِهِمْ مُؤْمِنُونَ﴾^۲

باز هم، به منطق همین کتاب، عبادت یعنی قبول ولایت:

﴿وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَقُولُ أَأَنْتُمْ أَضَلَلْتُمْ عِبَادِي هَؤُلَاءِ أَمْ هُمْ ضَلُّوا السَّبِيلَ * قَالُوا سُبْحَانَكَ مَا كَانَ يَنْبَغِي لَنَا أَنْ نَتَّخِذَ مِنْ دُونِكَ مِنْ أَوْلِيَاءَ وَلَكِنْ مَتَّعْتَهُمْ وَأَبَاءَهُمْ حَتَّىٰ نَسُوا الذِّكْرَ وَكَانُوا قَوْمًا بُورًا﴾^۳

در همین کتاب، از انتخاب بتها به عنوان «ولی» نیز سخن گفته شده است:

﴿قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ قُلْ أَفَاتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ لَا يَمْلِكُونَ لِأَنفُسِهِمْ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا...﴾^۴

۱. سوره نساء / ۵۵.

۲. سوره سبأ / ۴۰ و ۴۱.

۳. سوره فرقان / ۱۷ و ۱۸.

۴. سوره رعد / ۱۶.

در این کتاب، در خصوص پذیرش ولایت افرادی که ولی الهی نیستند، این گونه آمده است:

﴿تَرَى كَثِيرًا مِنْهُمْ يَتَوَلَّوْنَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَبِئْسَ مَا قَدَّمَتْ لَهُمْ أَنْفُسُهُمْ أَنْ سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَفِي الْعَذَابِ هُمْ خَالِدُونَ * وَلَوْ كَانُوا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالنَّبِيِّ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مَا اتَّخَذُوهُمْ أَوْلِيَاءَ وَلَكِنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ فَاسِقُونَ * لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا...﴾^۱

«بسیاری از آنان را می بینی که به «ولایت کافران» تن داده اند. وه که چه بد است آنچه آنان خودشان برای خودشان از پیش فرستاده اند! این که خدا بر آنان خشم گرفت و آنان در عذاب جاویدانه اند. و اگر آنان به خدا و این پیامبر و آنچه به او نازل شده است، ایمان می آوردند، دیگر، کافران را اولیای خود قرار نمی دادند و لیکن بسیاری از آنان فاسقند. بطور مسلم، دشمنترین مردمان نسبت به مؤمنان را تو خود، یهودیان خواهی یافت و آنانی را که مشرک شدند...».

به منطق همین کتاب، پذیرندگان «ولایت شیطان» برای او «سلطان» ایجاد می کنند. این سلطان اگر چه بر افرادی است که ولایت شیطان را پذیرفته اند، اما این تنها سلطانی است که برای شیطان و برای بتها وجود دارد و صد البته که این سلطان را خدا برای آنها قرار نداده است:

﴿إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ﴾^۲

«سلطان او فقط بر افرادی است که ولایت او را پذیرفته اند و بر همان افرادی است که به خدا مشرکند».

پنج نتیجه مهم این آیات را که در رابطه با بحث است، می توان این گونه خلاصه کرد:

۱. خدا برای «لات» و «عزی» و «منات»، سلطانی را قرار نداده است.

۲. مردم با قبول ولایت «لات» و «عزی» و «منات» برای آنها ایجاد «سلطان» کرده اند.

۳. «لات و عزی» دارای یک پرونده و «منات» دارای پرونده دیگری است.

۴. ترتیب آنها در خارج، همین ترتیب است.

۵. آنها از این سلطان برای مقابله با پیامبر رحمت و دختر او، بهره می گیرند.

از میان مخاطبان این آیات، تنها سه نفری که با پذیرش ولایت مردم، به «سلطان» رسیدند و خدا برای آنان «سلطانی» را قرار نداده بود، همان سه فردی بودند که بعد از

۱ سوره مائده / ۸۰ تا ۸۲.

۲ سوره نحل / ۱۰۰.

پیامبر رحمت، زمام امور را به دست گرفتند.

این سه نفر با «کودتا» روی کار آمده باشند یا با انتخاب مردم و یا با انتخاب سقیفه^۱، در هر حالت، هیچ کس اعتقادی به غیر از این ندارد که مردم برای این سه نفر، «سلطان» و «حکومت» و «ولایت» را ایجاد کرده بودند و این همان است که آیه به آن تصریح کرده است.

بنا بر آن چه گذشت، آیات سوره نجم خبر از آن می دهد که:

سه بت بزرگ عامه، با همان ترتیبی که به حکومت رسیدند، از همان آغازی که خبر دختر دار شدن خاتم پیامبران منتشر شد، بنای مقابله با آن حضرت و دختر آن حضرت را گذاشتند.

به منطق آیات «سوره مدثر» این افراد از جمله همان افرادی هستند که خدای حکیم آنان را به عنوان افرادی معرفی کرده است که تمام نعمت را برای آنان تمام کرده بود و در همان حال، آنان «طمع» آن را داشتند تا خدا به آنان چیزهایی را بدهد که آنان هیچ بخشی از آنها را نداشتند:

﴿ذَرْنِي وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيدًا * وَجَعَلْتُ لَهُ مَالًا مَمْدُودًا * وَبَنِينَ شُهُودًا * وَمَهَدْتُ لَهُ تَمَهِيدًا *
ثُمَّ يَطْمَعُ أَنْ أَزِيدَ * كَلَّا إِنَّهُ كَانَ لِآيَاتِنَا عَنِيدًا * سَأُرْهِقُهُ صُعُودًا﴾.^۲

و این افراد، همان افرادی هستند که برای رسیدن به آرزوهایشان و به نقطه ای که بوی خون می دهد، در اطاقهای فکر به اندیشه و برنامه ریزی و باز بینی نقشه ها و اجرای آنها، از هیچ تلاشی در این ارتباط، فروگذار نکرده اند:

﴿إِنَّهُ فَكَّرَ وَقَدَّرَ * فَقَتَلَ كَيْفَ قَدَّرَ * ثُمَّ قَاتَلَ كَيْفَ قَدَّرَ * ثُمَّ نَظَرَ * ثُمَّ عَبَسَ وَبَسَرَ * ثُمَّ
أَدْبَرَ وَأَسْتَكْبَرَ * فَفَالَ إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْتَرُ * إِنَّ هَذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ﴾.^۳

ناگفته پیداست:

برای مقابله زبانی با پیامبر رحمت و برای گفتن «ابتر»، «ابتر»، نیازی به «سلطان» نبود.

۱ اگر چنانچه «سقیفه» واقعیته داشته باشد!

۲ سوره مدثر/ ۱۱ تا ۱۷.

۳ سوره مدثر/ ۱۸ تا ۲۵.

این مقابله‌های عملی بود که به این «سلطان» نیاز داشت و آنان زمانی از این «سلطان» و این «قدرت» کمال استفاده را بردند که دیگر منازعی پیش رو نداشتند.

در نهایت، باید پذیرفت:

بنا به همین آیات، شائنان منافق مکی با سلطانی که مردم برای آنها ایجاد کرده بودند در راه این شنانت از هیچ کوششی فروگذار نکردند و باید به خاطر آورد که یکی از شنانت‌های مهم، کشتن حضرت «کوثر» و کشتن فرزندان او بود که سلام خدا بر یکایک آنان باد.

آنان بالاخره با سلطانی که مردم در اختیار آنها قرار داده بودند، هم فرزندان حضرت صدیقه مطهره را کشتند و هم خود آن حضرت را و اگر وجودی از این مجموعه نجات یافت، با اراده خاص خدا بود.

بنا بر آن چه گذشت، آیات «سوره نجم» و هم چنین آیات «سوره مبارکه آل ابی طالب»، ثبت تاریخی ماجرای کشتن حضرت زهرا مرضیه و کشتن فرزند درون رحم آن حضرت به نام «محسن» است و این تاریخ را البته کتاب خدا با ویژگی‌هایش ثبت کرده است.

زمانی که بر ناقور خاتم الاوصیاء کوبیده می‌شود

در یکی از روایت‌های «اسراء» مطالبی نقل شده است که در این ارتباط بسیار خواندنی است. آن چه در پایان این روایت آمده است، شاید شعاعی از دو آیه: «فَقُتِلَ كَيْفَ قَدَرٌ * ثُمَّ قُتِلَ كَيْفَ قَدَرٌ» باشد:

«... عن الصادق جعفر بن محمد، عن أبيه، عن آباءه، عن أمير المؤمنين عليه السلام، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: لما أُسِرَ بي إلى السماء أوحى إلى ربِّي جَلَّ جَلَالُهُ، فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ! إِنِّي أَطَّلَعْتُ إِلَى الْأَرْضِ أَطْلَاعًا فَاخْتَرْتُكَ مِنْهَا، فَجَعَلْتُكَ نَبِيًّا، وَشَقَقْتُ لَكَ مِنْ اسْمِي اسْمًا، فَأَنَا الْمُحَمَّدُ وَأَنْتَ مُحَمَّدٌ. ثُمَّ أَطَّلَعْتُ الثَّانِيَةَ، فَاخْتَرْتُ مِنْهَا عَلِيًّا وَجَعَلْتُهُ وَصِيكَ وَخَلِيفَتَكَ وَرَوْحَ ابْنَتِكَ وَأَبَا ذُرِّيَّتِكَ، وَشَقَقْتُ لَهُ اسْمًا مِنْ أَسْمَائِي، فَأَنَا الْعَلِيُّ الْأَعْلَى وَهُوَ عَلِيٌّ. وَجَعَلْتُ فَاطِمَةَ وَالْحُسَيْنَ وَالْحُسَيْنَ مِنْ نُورِكَمَا. ثُمَّ عَرَضْتُ وَلَايَتَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ، فَمَنْ قَبِلَهَا كَانَ عِنْدِي مِنَ الْمُقَرَّبِينَ. يَا مُحَمَّدُ! لَوْ أَنَّ عَبْدًا عَبَدَنِي حَتَّى يَنْقَطِعَ وَيَصِيرَ كَالشَّنِّ الْبَالِي، ثُمَّ أَتَانِي جَا حِدًا لَوْلَايَتِهِمْ فَأَسْكَنْتُهُ جَنَّتِي وَلَا أَظْلَلْتُهُ تَحْتَ عَرْشِي. يَا مُحَمَّدُ أُحِبُّ أَنْ تَرَاهُمْ؟ قُلْتُ: نَعَمْ. يَا رَبِّي! فَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ: ازْفَعْ رَأْسَكَ. فَرَفَعْتُ رَأْسِي فَإِذَا أَنَا بِأَنْوَارِ عَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ وَالْحُسَيْنَ وَالْحُسَيْنِ وَعَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَمُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَجَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ

وَمُوسَىٰ بْنِ جَعْفَرٍ وَعَلِيِّ بْنِ مُوسَىٰ وَمُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَوَالِدِ بْنِ مُحَمَّدٍ وَالْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ وَالْحَبَّةَ بْنَ الْحَسَنِ الْقَائِمَ فِي وَسْطِهِمْ كَأَنَّهُ كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ. قُلْتُ: رَبِّ مَنْ هَؤُلَاءِ؟ قَالَ: هَؤُلَاءِ الْأُمَّةُ وَهَذَا الْقَائِمُ الَّذِي يُحِلُّ حَلَالِي وَيُحَرِّمُ حَرَامِي وَبِهِ أَنْتَقِمُ مِنْ أَعْدَائِي وَهُوَ رَاحَةٌ لِأَوْلِيَائِي وَهُوَ الَّذِي يَشْفِي قُلُوبَ شِيعَتِكَ مِنَ الظَّالِمِينَ وَالْبَاجِحِينَ وَالْكَافِرِينَ، فَيُخْرِجُ اللَّاتَ وَالْعُزَّى طَرِيئِينَ فَيَحْرِقُهُمَا. فَلَفْتَنَةُ النَّاسِ بِهِمَا يَوْمَئِذٍ أَشَدُّ مِنْ فِتْنَةِ الْعِجْلِ وَالسَّامِرِيِّ»^۱.

«... از امام صادق، جعفر بن محمد، از پدرش، از پدران، از امیر مؤمنان علیه السلام، نقل است که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: زمانی که من به سوی آسمان به اسراء برده شدم، رب من - جل جلاله - به من وحی کرد و فرمود: ای محمد! من بر زمین با اشراف نظر کردم، نظری با اشراف کامل، پس تو را از آن میان اختیار کردم و تو را نبی ساختم. پس آن گاه، برای تو نامی از اسماء خودم را مشتق کردم. پس من «محمود» هستم و تو «محمد» هستی. پس از آن، برای باری دیگر با اشراف نظر کردم و علی را از آن میان اختیار کردم و او را «وصی تو» و «خلیفه ات» و نیز «شوهر دخترت» و هم چنین «پدر فرزندان» قرار دادم و اسمی را از اسماء خودم برای او مشتق ساختم. پس، من «علی اعلی» هستم و او «علی» است و فاطمه و حسن و حسین را از نور شما دو نفر آفریدم. پس از آن، ولایت آنان را بر ملائکه عرضه کردم. پس، هریک از آنان که آن ولایت را قبول کرد، او نزد من از مقربان است. ای محمد! اگر بنده ای از بندگان، مرا عبادت کند تا آن زمان که جان سپارد یا مانند مشک پوسیده شود، بعد از آن بر من وارد شود در حالی که نسبت به ولایت آنان منکر است، پس او را در بهشتم ساکن نمی سازم و او را در سایه عرشم قرار نمی دهم. ای محمد! آیا دوست داری که آنان را «رؤیت» کنی؟ گفتم: بله ای رب من! پس او - که عزیز است و با جلال - فرمود: سرت را بالا کن. پس من سرم را بالا کردم و به ناگاه، با انوار علی و فاطمه و حسن و حسین و علی بن حسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و حجة بن الحسن روبرو شدم که در میان آنان ایستاده بود و گویی که ستاره ای درخشان است. گفتم: ای رب من! این افراد، چه کسانی هستند؟ او فرمود: اینان امامان هستند و این فرد «قائم» همان است که حلال مرا حلال و حرام مرا حرام می سازد و من به وسیله او از دشمنانم انتقام می گیرم و او راحت اولیاء من است و او همان است که دلهای شیعیان مرا از ظالمان و منکران و کافران شفا می بخشد. پس از آن، او «لات» و «عزّی» را تر و تازه بیرون می کشد و آن دورا به آتش می کشد. پس حتماً که فتنه مردم به واسطه آن دو، در آن روز، از فتنه گوساله و سامری شدیدتر است».

۱ عیون أخبار الرضا علیه السلام ج ۱/۶۰، کمال الدین و تمام النعمة ص ۲۵۲، کفایة الأثر ص ۱۵۲، الغیبة (شیخ طوسی) ص ۱۴۷، المحتضر ص ۱۶۲، هداية الأمة إلى أحكام الأئمة علیهم السلام ج ۱/۱۶، الجواهر السنیه ص ۲۸۳، تفسیر نور الثقلین ج ۳/۱۱۹، إلیزام الناصب فی إثبات الحجة الغائب ج ۱/۱۶۸.

﴿سَأْصَلِيهِ سَقْرًا﴾

راحت ترین کار برای تعبیری که در عربی مشکل آفرین است، گذشتن از آنهاست. این کاری است که همه یا غالب مفسران در ارتباط با این آیه، انجامش داده اند. بسیاری از مفسران در تفسیر این آیه، از «سقر» بحث کرده اند.

فراموش نشود که این مفسران، در تفسیر آیه: ﴿فَإِذَا نُقِرَ فِي النَّاقُورِ﴾ آن را به قیامت ارتباط داده بودند و بعد از آن که آیات دوباره به بحث دنیا باز گشته بود، در تفسیر آیه: ﴿سَأْرَهُقُّهُ صَعُودًا﴾ باز بحث قیامت و آتش قیامت و کوهی از آتش به میان آمد که با نام «صعود» در جهنم خود نمایی می کرد. دوباره و بعد از این بحث، بحث را به دنیا کشاندند و در تفسیر این آیه دیگر چاره ای نبود که بحث را به آتش دوزخ بکشاندند اما این آتش کجا و ماجرای ﴿سَأْرَهُقُّهُ صَعُودًا﴾ کجا؟

زمخشری در تفسیر این آیه، راه نجات را به سایر مفسران آموزش داده است:

«﴿سَأْصَلِيهِ سَقْرًا﴾ بَدَلٌ مِّنْ ﴿سَأْرَهُقُّهُ صَعُودًا﴾»^۱.

آیه «﴿سَأْصَلِيهِ سَقْرًا﴾ از «﴿سَأْرَهُقُّهُ صَعُودًا﴾» بدل است».

آلوسی نوع بدل را نیز مشخص کرده است:

«وَقَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿سَأْصَلِيهِ سَقْرًا﴾ بَدَلٌ مِّنْ سَأْرَهُقُّهُ إِخًا^۲ بَدَلٌ اِشْتِمَالٍ^۳».

«و این فرمایش خدای والامرته: «﴿سَأْصَلِيهِ سَقْرًا﴾ بدل اشتمال از «﴿سَأْرَهُقُّهُ إِخًا﴾ است».

خوب شد آلوسی نگفت که این بدل، بدل نسیان و یا بدل اشتباه است که خدا اول گفته: «﴿سَأْرَهُقُّهُ صَعُودًا﴾» و بعد - نستجیر بالله - فهمیده که اشتباه کرده و یا اول گفته: «﴿سَأْرَهُقُّهُ صَعُودًا﴾» و بعد - باز هم نستجیر بالله - فهمیده که فراموش کرده بود، بگوید: «﴿سَأْصَلِيهِ سَقْرًا﴾» و گفته است: «﴿سَأْرَهُقُّهُ صَعُودًا﴾»!

در «بدل اشتمال» یا «مُبدَلٌ مِنْهُ» شامل «بدل» می شود و یا «بدل» شامل «مُبدَلٌ مِنْهُ». یعنی یا «صعود» باید شامل «سقر» شود و یا «سقر» باید شامل «صعود» باشد. ظاهراً اولی نیست و باید پذیرفت که «سقر» شامل «صعود» است. ضمن آن که «سقر» شهرتش به عمق آن است و نه به ارتفاع آن و با «صعود» سازگاری ندارد، اعلام این که این «بدل اشتمال» از آن است، به این مفهوم است که خدا در زمانی که

۱ تفسیر زمخشری ج ۴ / ۶۵۰.

۲ این «إخ» فقط جای «صعود» را گرفته است!

۳ تفسیر آلوسی ج ۱۵ / ۱۳۸.

﴿سَأُرْهِقُهُ صَعُودًا﴾ را نازل کرده - نستجیر به - دقت نداشته که آن عذاب برای آنان کافی نیست و یا «صَعُود» برای آن یک نفر جا نداشته و بعد جاهای دیگری را نیز باید به «صَعُود» اضافه کند تا جا کم نیاید. بنا بر این، در زمانی که - باز هم نستجیر به - به این نکته واقف شد، دیگر درنگ را جایز ندانست و چنین آیه‌ای را نازل کرد!^۱

البته این تصویر عملکرد خدای آلوسی و زمخشری در حالی است که مقصود آلوسی این باشد که «سقر» بر «صَعُود» مشتمل است، حال اگر چنانچه مقصود او این باشد که «صَعُود» بر «سقر» مشتمل است، باید پرونده دیگری را برای این خدا باز کرد که بسیار آشفته‌تر است! دیگر مگر چگونه و با چه زبانی می‌شود خدا و رسول خدا و آیات خدا را مسخره کرد:

﴿وَلَيْنَ سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَنَلْعَبُ قُلْ أَبِاللَّهِ وَآيَاتِهِ وَرَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِءُونَ﴾^۲.

«و هر آن زمان که از آنان پرسی، حتماً آنان می‌گویند: ما فقط از روی بازی و خوش گذرانی به این کار دست می‌زدیم! بگو: آیا شما همواره خداوند و رسول او و آیاتش را استهزاء می‌کردید؟!»

گفتن «بدل» به آیه: ﴿سَأُضْلِيهِ سَقَرَ﴾ - خواه بدل اشمال باشد یا هر نوع بدل دیگری - مسخره کردن قواعد عربی است. چه کسی در کجا به جز این آیات قرآن می‌توان شاهی برای این ادعا پیدا کند که فردی حدود ۳۰ کلمه قبل، مطلبی را گفته باشد و بعد از آوردن این ۳۰ کلمه، «بدل» آن جملاتش را آورده باشد؛ آن هم نه یک آیه، بلکه شش آیه را به عنوان بدل از یک آیه دیگر! و این در حالی باشد که این بدل در قرآنی واقع شده که برای هدایت نازل شده و نازل کننده آن تحدی کرده است که هر فردی می‌تواند، مانند آن را بیاورد.

البته گمان نشود که بحث بدل خواندن این آیه از قرآن، به یکی دو مفسری اختصاص دارد که از آنها نقل قول شده است! با مراجعه به تفاسیر عامه ملاحظه می‌شود، همه مفسران یا از این بحث عبور کرده‌اند و یا به تکرار چنین ادعایی پرداخته‌اند. برای نمونه، رازی در تفسیر این آیه این گونه از بحث، عبور کرده است:

۱ روزی استاد من مرحوم حاج شیخ علی اصغر عبادی از قول ظریفی این شعر را برای رفیقی خواند که نامش «ابو القاسم» بود:

رفیق داشتم نامش ابو القا سَمَش در مصرع اول نشد جا

داستان این دانشمندان، چیزی شبیه این شعر این شاعر است.

۲ سوره توبه / ۶۵.

«سَأُضْلِيهِ سَقَرًا»: قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: سَقَرَانِمْ لِلطَّبَقَةِ السَّادِسَةِ مِنْ جِهَتَيْهِ، وَلِذَلِكَ لَا يُنْصَرَفُ لِلتَّعْرِيفِ وَالتَّأْنِيثِ. ثُمَّ قَالَ: «وَمَا أَدْرَاكَ مَا سَقَرٌ»^۱.

«سَأُضْلِيهِ سَقَرًا» مرکب از دو کلمه است: «سَأُضْلِيهِ» و «سَقَرًا». گیریم تمام آن چه رازی در تفسیر این آیه آورده است، تفسیر «سَقَرًا» باشد - که نیست - پس تفسیر «سَأُضْلِيهِ» چه شد؟!

به طور طبیعی، هریک از این دانشمندان که بخواهند در این خصوص بحث کنند یا باید به استهزاء خودشان و دیگران مشغول شوند و یا باید بپذیرند، پیش از این اشتباه کرده‌اند که «سَأُضْلِيهِ صَعُودًا» را به قیامت ارتباط داده‌اند و نیز اشتباه کرده‌اند که «فَإِذَا نُقِرَ فِي النَّاقُورِ» را به قیامت چسبانده‌اند.

بعضی از این دانشمندان، «سَأُضْلِيهِ» را «سَأُذْخِلُهُ» دانسته‌اند و بعضی دیگر مانند ابن کثیر، این واژه را به مفهوم: «سَأُغْمِرُهُ فِيهَا مِنْ جَمِيعِ جِهَاتِهِ» دانسته‌اند:

«قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: «سَأُضْلِيهِ سَقَرًا» أَي: سَأُغْمِرُهُ فِيهَا مِنْ جَمِيعِ جِهَاتِهِ»^۲.

بحث در این خصوص، البته بسیار دنباله دار خواهد بود و صد البته که بیش از این نیز نباید صفحات این نوشته را به این امر اختصاص داد.

«سَأُضْلِيهِ» ترکیبی مرکب از «سین استقبال» و فعل مضارع متکلم «أُضْلِي» و نیز «ه» است. از این میان، «أُضْلِي» به توضیحی نیاز دارد:

«أُضْلِي» متکلم وحده از باب افعال ماده «صلی» و نه ماده «وصل» است. این فعل به صورت مجرد و نیز در باب تفعیل و باب افتعال، کاربردهای بسیاری در کتاب خدا دارد.

در باب افتعال، این فعل به صورت «اصطلى» به کار می‌رود:

«فَلَمَّا قَضَىٰ مُوسَىٰ الْأَجَلَ وَسَارَ بِأَهْلِهِ آنَسَ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ نَارًا قَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ جَذْوَةٍ مِنَ النَّارِ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ»^۳.

«پس وقتی که موسی آن مدت مقرر را به پایان رساند و با اهلیش به راه افتاد، از سوی طور، آتشی را دید. او به اهلیش گفت: درنگ کنید که من آتشی را می‌بینم، شاید که خبری از آن را برای شما بیاورم یا آن که قطعه‌ای از آن آتش را بیاورم تا شاید که شما گرم شوید».

۱ تفسیر رازی ج ۳۰ / ۷۰۷.

۲ تفسیر ابن کثیر ج ۸ / ۲۶۷.

۳ سوره قصص / ۲۹.

ملاحظه می‌شود که این کاربرد، هیچ ارتباطی با مفهوم «سَأَذِخْلُهُ» و نیز با مفهوم «سَأَعْمُرُهُ فِيهَا مِنْ جَمِيعِ جِهَاتِهِ» ندارد که بعضی از مفسران برای «سَأُضْلِيهِ» ذکرش کرده‌اند.

«تَضَطَّلُونَ» و افعال مشابه، یک کاربرد با مفهوم «لازم» برای این ماده است. کاربردی این گونه در باب «افتعال» به آن مفهوم است که فعل ثلاثی مجرد آن، فعلی متعدی با یک مفعول است:

﴿جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا وَيُنْسِ الْقَرَارَ﴾^۱.

«جهنم را آنان شعله‌ور می‌سازند و چه بد مستقری است».

در آیات دیگری از کتاب خدا، این واژه به صورت «اسم فاعل» و نیز به صورت فعلی در کنار هم به کار رفته است:

﴿جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا فِئْسَ الْمِهَادُ * ... * هَذَا فَوْجٌ مُّقْتَحِمٌ مَعَكُمْ لَا مَرْحَبًا بِهِمْ إِنَّهُمْ صَالُوا النَّارِ﴾^۲.

«جهنم را آنان شعله‌ور می‌سازند. پس چه بد آرامشگاهی است.... این گروه به همراه شما به آتش هجوم آورده‌اند. خوش به حال آنان مباد. آنان الحق که برافروزنده آتش هستند».

از آیه: «هَذَا فَوْجٌ مُّقْتَحِمٌ مَعَكُمْ لَا مَرْحَبًا بِهِمْ إِنَّهُمْ صَالُوا النَّارِ» به خوبی دانسته می‌شود که تعبیر «فَوْجٌ مُّقْتَحِمٌ مَعَكُمْ» با تعبیر «إِنَّهُمْ صَالُوا النَّارِ» بسیار متفاوت است و یعنی نمی‌توان «صلی» و «صالی» را به مفهوم «وارد شدن» در نظر گرفت.

همان گونه که در این آیات ملاحظه می‌شود، فعل «يَصْلَى»، فعلی متعدی و یک مفعولی است. مفهومی که از به کار رفتن این افعال در این آیات، به ذهن متبادر می‌شود، «فروزان سازی» است.

در کاربردی دیگر از کتاب خدا، این فعل همانند آیه: «سَأُضْلِيهِ سَقَرًا»، در باب «افعال» به کار رفته و دو مفعول گرفته است:

﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا سَوْفَ نُصَلِّيهِمْ نَارًا كَلَّمًا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَلْنَاَهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَزِيزًا حَكِيمًا﴾^۳.

«الحق، آنان که به آیات ما کافر شدند، ما به زودی آنان را سوخت آتش می‌سازیم. هر آن زمان که

۱. سوره ابراهیم/ ۲۹.

۲. سوره ص/ ۵۶ تا ۵۹.

۳. سوره نساء/ ۵۶.

پوستهای آنها پخته و برشته می‌شود، ما آنها را به پوستهایی دیگر تبدیل می‌کنیم تا آنان عذاب را بچشند. به درستی که «الله» عزیز حکیم است».

در این کاربرد، مفهومی از «اصلاء» با آتش نیز معرفی شده است. بر این مبنا، پوستها می‌پزد و برشته و بریان می‌شود.

از سویی دیگر خدا در آیاتی از کتابش، از این واقعیت خبر داده است که:

سُوخَتْ آتَشٍ دَوْزَخٍ، انسانها و سنگها هستند:

﴿فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ﴾^۱

«پس اگر شما آن کار را انجام ندادید - و هرگز آن کار را انجام نخواهید داد - پس، نسبت به آتشی تقوا داشته باشید که آتش زندهای آن مردم و سنگها هستند. این آتش برای کافران آماده شده است».

در آیه‌ای از «سوره تحریم» نیز این گونه آمده است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَظٌ شِدَادٌ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ﴾^۲

«ای آنانی که ایمان آوردید! جانهای خودتان و اهل خودتان را از آتشی در امان دارید که سوخت آن، انسانها و سنگها هستند. بر آن آتش، ملائکه‌ای گماشته شده‌اند که بسیار شدید و غلیظ هستند. آنها نافرمانی نمی‌کنند خداوند را در خصوص آن چه که به آنان فرمان داده است و انجام می‌دهند هر آن چه را که به آن امر شده‌اند».

«صِلاء» به معنای «سوخت» و «آتش زنه» است و بر این پایه‌ها، مفهوم «سَأْضِلِيهِ سَقْرًا» این گونه می‌شود: «من به زودی او را سوخت و آتش زنه سقر می‌سازم». در این ترجمه، البته چیزی به جای «سقر» گذاشته نشد تا اظهار شود که هیچ ترجمه‌ای نمی‌تواند جای این واژه را بگیرد در حالی که خدای حکیم در خصوص این جایگاه آتشین این گونه سخن گفته است: «وَمَا أَدْرَاكَ مَا سَقْرٌ».

بدین ترتیب، باید پذیرفت که در این آیات، با صدایی بلند و رسا اعلام شده است که:

خدا سقرا را با وجود این افراد، سقر کرده و اگر سقر این گونه است که خدا در باره‌اش گفته: «وَمَا أَدْرَاكَ مَا سَقْرٌ» و نیز اگر سقر این گونه است که «لَا تُبْقِي وَلَا تَذَرُ»، به این جهت

۱ سوره بقره / ۲۴.

۲ سوره تحریم / ۶.

است که آتش زنه و سوخت سقر از این افراد است و شاید از همان سنگهایی است که

این افراد به سرو صورت و دندانهای پیامبر رحمت و ریحانه او زده‌اند.

بنا بر این و با این اوصاف، چه فردی می‌تواند ادعا کند که تمام این آیات، بدل از آیه: ﴿سَأْرَهُقُّهُ صَعُودًا﴾ است؟! و با این ویژگیها، چه عذابی با این عذاب قابل مقایسه است که این عذاب بخوهد از آن، بدل باشد؟! و در نهایت و با وجود این عذاب برای این افراد، چه کسی می‌تواند ادعا کند که ﴿سَأْرَهُقُّهُ صَعُودًا﴾ به قیامت ارتباط دارد؟!

آن چه گذشت نشان می‌دهد که:

هر که در «سقر» عذاب شود، از عذاب این افراد، عذاب می‌شود^۱ و در این خصوص، میان افرادی که بعد از مرگ این افراد به دنیا می‌آیند و میان افرادی که قبل از ولادت این افراد از دنیا رفته‌اند، تفاوتی وجود ندارد. یعنی هریک از عالمیان که در زمان و هر جای دوزخ عذاب شود، از عذاب این افراد عذاب می‌شود. کجا و چه کسی می‌تواند ربطی میان این عذاب و عذاب ولید بن مغیره^۲ مخزومی^۲ بیچاره پیدا کند؛ البته اگر چنانچه این شخصیت وجود خارجی داشته باشد.

در پایان این مباحث، خسته و با وجودی پراز درد، به پاداش این بندگی، فرج مولایمان را از خداوندی تقاضا دارم که ﴿لَا تَأْخُذْهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ﴾ و با ناله‌ای که خاص عاشورای مولایمان است، عاجزانه می‌خواهم که:

«اللَّهُمَّ عَجِّلْ لَوْلِيكَ الْفَرَجَ».

۱ «اللَّهُمَّ عَذِّبْهُمْ عَذَابًا يَسْتَعِيبُ مِنْهُ أَهْلُ النَّارِ».

«خدایا آنان را با عذابی عذاب کن که اهل آتش از آن عذاب به ستوه در آیند و به پناه روند».

۲ ادعا کرده‌اند که آیات: ﴿ذَرْنِي وَمَنْ خَلَقْتُ وَجِيدًا * وَجَعَلْتُ لَهُ مَالًا مَمْدُودًا * وَبَيْنَيْنَ شُهودًا * وَمَهَّدْتُ لَهُ تَمْهِيدًا * ثُمَّ يَطْمَعُ أَنْ أَزِيدَ * كَلَّا إِنَّهُ كَانَ لِآيَاتِنَا عَنِيدًا * سَأْرَهُقُّهُ صَعُودًا﴾ در باره او نازل شده است.